

چهار راستی و درستی پاک بودایی (حقیقت مقدس)

راه نابود ساختن رنج: ای راهبان این است راستی پاک درباره راه نابود ساختن رنج، این راه پاک هشت پیشراه دارد که در پی می آید «باور پاک، خواستن پاک، زبان پاک، کردار پاک، وسایل زندگی پاک، کوشش پاک، حافظه پاک، اندیشه پاک»

برگرفته از کتاب: فروغ خاور داستان زندگانی بودا و آیین او نوشته هرمان الدنبرک برگردان بدرالدین کتابی / از وبلاگ نیک اندیشان

و حرص به این سوی و آن سوی به دنبال هوس و خواسته اش می کشد، آری آرزوها، دوستی زندگی و خواستن زندگی جاویدان در این جهان چشمه و علت رنج است.

نابود ساختن رنج: ای راهبان این است راستی پاک درباره نابود ساختن رنج، باید این زندگی و دوستی و خواستن را با نیست کردن میل و آرزو نابود ساخت، باید خواست را از خود دور کرد و از چنگال آن نجات یافت و هیچ جایی برای آن باز نگذاشت.

رنج: ای راهبان؛ این است راستی پاک درباره رنج، به هستی درآمدن (تولد) رنج است، پیری رنج است؛ بیماری رنج است، مرگ رنج است؛ پیوستگی با آن کسی که دوستش نمی داریم رنج است، جدایی از آنکس که دوستش می داریم رنج است، به آرزوی خود نرسیدن رنج است، کوتاه اینکه (خلاصه) پنج دسته امور مورد علاقه آفریننده رنج است.

چشمه رنج: ای راهبان این است راستی پاک درباره چشمه رنج، دوستی زندگی که انسان را در معرض به هستی درآمدن های نوین قرار می دهد، و به همراهی آرزو

همین گونه که هستی دوستت دارم

می شدی. ببخش! آه، چیزی ندیدم... ولی من مثل تو نیستم: دلم می خواهد که تو نقص مرا ببینی! در من نقص هست، نقص هست؛ و من همان را می خواهم. آنچه در من با نقص همراه است، بیش از دیگر چیزها خود من است. اگر تو مرا می گیری، آن را هم با من می گیری. آیا می گیری؟... ولی تو نمی خواهی بر آن آگهی بیایی. کی آخر به خودت زحمت نگاه کردن به من خواهی داد؟»

برگزیده از کتاب جان شیفته نوشته رومن رولان برگردان م. ا. به آذین / از وبلاگ نیک اندیشان

آنت این گونه چه نیک دوستش می داشت! آنت از چنان زاویه ای به کاستی های «روژه» می نگریست که از زندگی هایشان می کاست. حتی دور نبود که آنت زشتی ها را در او دوست بدارد: «زیرا در دوست داشتن نقایص کسی که دوست می داریم ایثار بیشتری هست؛ در دوست داشتن آنچه از خوبی که در معشوق هست، ما دیگر چیزی نمی دهیم، بلکه می گیریم. «آنت» می اندیشید:

«تو را از این که در حد کمال نیستی دوست می دارم. اگر می دانستی که چشمم نقص تو را می بیند، برآشفته

و «آنت» (یک شخصیت زن رمان جان شیفته) در خلوت خویش درباره خود و زندگی اش با «روژه» می اندیشید: «می خواهمت.



همان جور که هستی می خواهمت. تو را با عیبها، بلهوسیه ها و توقع هایت، با قانون زندگی خودت، می خواهم. تو همانی که هستی. همین گونه که هستی دوستت دارم.» و تا آنجا که مربوط به خود او بود، «آنت» می دانست که توانا به چنین گذشت در عشق هست. و

بهانه ای کوچک برای زندگی

آینده ها را نکش که هر ثانیه ای که می گذرد گذشته ای دور است و هر ثانیه ای که می رسد آینده ای زیبا هر ثانیه در حال را با زیبایی طی کن تا جزیی از زیبایی ها باشی!

رها سهیل

آرامش داشتن... و حتی برای قطعه ای شعر یا کتاب خواندن... می گفت آنقدر امیدهای زیبا زیادند که اگر هر ثانیه یکی از آنها را داشته باشی هزاران سال بدون هیچ بهانه ای خواهی زیست! می گفت هیچ چیز مهم نیست ثانیه های حال را با بهانه ای هر چند کوچک زندگی کن و نقشه

می گفت هیچ چیز ارزش زیستن ندارد حقیقت زندگی در لحظه هاست هر لحظه ای که می رود فقط از این شاد باش که ثانیه ای داشته ای برای نفس کشیدن برای عشق ورزیدن برای دلبستن برای لبخند زدن برای ماندن برای دیدن برای زیبایی ها را درک کردن محبت کردن دل سوزاندن یاد گرفتن اندوهگین نبودن

حکایتی از ان کلیات عبید زاکانی

دهقانی در اصفهان به در خانه خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت، با خواجه سرا گفت که با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است با تو کاری دارد. با خواجه گفت، به احضار او اشارت کرد، چون درآمد پرسید که تو خدایی؟ گفت: آری. گفت: چگونه؟ گفت: حال آنکه من پیش ده خدا و باغ خدا و خانه خدا بودم، نواب تو ده و باغ و خانه از من به ستم بستند، خدا ماند.

برگرفته از دیوان عبید زاکانی



هزاران سال جنس دوم

جلد اول کتاب «جنس دوم» در ژوئن ۱۹۴۹ منتشر شد و بیست و دو هزار نسخه از آن در هفته اول به فروش رفت. بخش‌هایی از جلد دوم نیز در ماهنامه «له تان مدرن» که به مدیریت ژان پل سارتر منتشر می‌شد، چاپ شدند. سیمون دوبوووار در این باره می‌گوید: «آنها را مثل ورق زر می‌بردند ولی درحالی‌که صورت‌هایشان را می‌پوشاندند، می‌خواندند».



دوبوووار به هنگام نوشتن این کتاب که دو سال صرف تحقیق و بررسی آن کرده بود، چهل سال داشت. وی می‌نویسد: «در چهل سالگی، کشف ناگهانی و وجهی از دنیا که آشکارا به چشم می‌خورده و آدم آن را نمی‌دیده، شگفت‌آور و برانگیزنده است».

«جنس دوم» در دو جلد و هفت قسمت تنظیم شده است که در فصول گوناگون از زوایای تاریخی، اجتماعی، فلسفی و روانی به پدیده «زن‌انگی» و مضامینی چون: اسطوره‌ها، کودکی، جوانی، آشنایی جنسی، زنان همجنس‌گرا، زنان شوهردار، روسپیان، بلوغ و سالخوردگی، زنان خودشیفته، عاشق و مستقل می‌پردازد. دوبوووار در مورد اینکه چگونه نوشتن «جنس دوم» در ذهن او شکل گرفت می‌گوید: «هنگامی که خواستم از خودم سخن بگویم، متوجه شدم که بایستی به وضعیت زن بپردازم». این جمله را بدین‌گونه نیز می‌توان معنی کرد که او هنگامی که از وضعیت زنان می‌نویسد، درواقع از خود نیز سخن می‌گوید.

سیمون دوبوووار پس از انتشار «جنس دوم» از چپ و راست مورد حمله قرار گرفت. کلیسای رم کتاب را تحریم کرد و راست‌ها به دلیل «تجاوز» دوبوووار به حریمی که تاکنون هیچ زنی پرورای آن نکرده بود در مقالات و کتاب‌هایی چند شدیداً به او حمله کردند. چپ‌ها نیز با وجود گرایش چپ سیمون دوبوووار و گوشه‌چشمی که وی به مارکسیسم داشت، به این دلیل که او با مطرح ساختن موضوعات مربوط به زنان «مبارزه طبقاتی» را در سایه قرار می‌دهد، وی را بی‌نصیب نگذاشتند. در این میان برخی او را «با شهامت» خواندند و او در خاطرات خود با شگفتی می‌پرسد: «چرا شهامت؟» برخی دیگر او را بی‌نزاکت نامیدند. بعضی‌ها وعده می‌دادند در مورد او افساگری کنند و برخی دیگر او را به صفاتی چون: ارضاننده، سردمزاج، حشری، دچار اختلال عصبی، زن مردصفت، محروم از هماغوشی کامل، حسود، یک ترشیده آکنده از عقده‌های حقارت نسبت به مردان و

زنان و... ملقب ساختند. او حتی در میان دوستانش نیز خشم برانگیخت. دوستی که یک دانشگاهی مترقی بود، کتاب وی را نیمه کاره به گوشه اتاق پرتاب کرد و آلبر کامو او را متهم ساخت که «ترینه فرانسوی» را مسخره کرده است.

دوبوووار می‌نویسد: «کامو نمی‌توانست این فکر را تحمل کند که توسط زنی مورد سنجش و داوری قرار گیرد... اغلب این مردان هر آنچه را من درباره سردمزاجی زنان نقل کرده بودم، به‌عنوان دشنامی شخصی در نظر گرفتند. آنها علاقه داشتند تصور کنند که لذت را بنا بر میل خود اعطا می‌کنند. شک کردن در این باره، به معنای اخته کردن آنها بود».

بسیاری از مردها نیز گفتند که او حق ندارد از زنان حرف بزند چرا که کودکی به دنیا نیاورده است و دوبوووار زیرکانه می‌پرسد: «اما خودشان چطور؟»

شاید هیچ نویسنده‌ای به‌اندازه سیمون دوبوووار که بی‌تردید یکی از بارزترین اندیشمندان سده اخیر است، به‌دلیل مضمون کتابش این چنین آماج توهین و رکیک‌ترین جملات و افتراها قرار نگرفته باشد.

کسانی که خاطرات سیمون دوبوووار را خوانده باشند، می‌دانند که وی در زندگی شخصی، موجودی برتر از آن «جنس دوم» است که در کتاب خویش به آن پرداخته است. او معاش مردانی بود که برای وی حقوقی بیش از حقی که جامعه برای زنان قائل بود، می‌شناختند و اگر بخواهیم اصطلاح خود دوبوووار را به کار گیریم، او از نظر اجتماعی یک «ترینه افتخاری» به حساب می‌آمد.

«جنس دوم» و جنس دیگر

تلاش فردی سیمون دوبوووار برای تطبیق با پیرامون مردانه، تلاشی بود برای غلبه بر ضعف‌هایی که وی آنها را «عیوب زنانگی» می‌نامید. از نظر دوبوووار «زن» زنانه را جامعه می‌آفریند و نه طبیعت. دوبوووار از دنیای زنانه، حکمت زنانه، فضائل زنانه نام می‌برد و می‌نویسد: «اما او [دختر بچه] پیش از آنکه زن شود، موجودی بشری است». او پیشاپیش بار منفی‌ای را که فرهنگ و تاریخ مذکر به پدیده زن‌انگی و هر آنچه را که «زنانه» ارزیابی می‌شود، تحمیل کرده است می‌پذیرد و سپس تلاش می‌کند تا چهره زنان را با نزدیک ساختن آنان به مردان از آن بپیراید. او توجه ندارد که زن‌انگی و بشریت همسان و هم‌زمانند، درست مانند مردانگی و بشریت!

به این دو نتیجه‌گیری در کتاب «جنس دوم» توجه کنید: «اما زن «امروزی» ارزش‌های مرد را قبول دارد. او توقع دارد که همانند مردها فکر کند، عمل کند، اقدام کند، بیافریند، او به‌جای آنکه در صدد بلعیدن آنها برآید، تأکید می‌کند که برابر آنهاست» و «تا زمانی که مردان و

زنان یکدیگر را به‌عنوان افراد مشابه به رسمیت نشناسند، یعنی تا وقتی که زن‌انگی به‌عنوان زن‌انگی وجود داشته باشد، ستیز ادامه خواهد یافت».

ابتدا این پرسش مطرح می‌شود که چرا زن نباید مثل خودش فکر کند، عمل کند، اقدام کند و بیافریند؟ و بعد پس از این یادآوری که این زنان هزاران سال است مردها را به رسمیت شناخته‌اند، باید پرسید چرا نباید هر دو جنس یکدیگر را نه به‌عنوان افراد مشابه، بلکه به منزله دو جنس متفاوت به رسمیت بشناسند؟ به چه دلیل زن‌انگی نباید وجود داشته باشد؟

این همان نکته مهمی است که ویرجینیا وولف نویسنده توانای انگلیسی بسی پیش‌تر از سیمون دوبوووار به درستی شناخت و در آثار خویش نیز بر آن تأکید نمود: پذیرفتن تفاوت‌های دو جنس و تأکید بر زن‌انگی.

دوبوووار وقتی از عدم شباهت دو جنس سخن می‌گوید، منظورش تبعیض‌های موجود است: «آنچه من مورد تأکید قرار داده‌ام این است که این عدم شباهت از مقوله فرهنگی است و نه طبیعی».

برابری و یا تبعیض مفاهیمی اجتماعی و حقوقی هستند، حال آنکه تفاوت پدیده‌ای است طبیعی و ورای ارزش‌داری‌های اجتماعی. از همین نکته، یعنی التقاط در مفهوم تفاوت هویتی و تبعیض اجتماعی (برابری حقوقی) است که دوبوووار در معنای «من» و «دیگری» نیز دچار التقاط می‌شود و تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: «این امری مطمئن نیست که «دنیاهای و اندیشه‌ها» پی‌او از دنیای مردان متفاوت باشد، زیرا او با شبیه گرداندن خود به مردهاست که خود را می‌راند». دوبوووار می‌خواهد که همه خود را «من» یا در حقیقت همان «مرد» بدانند بدون «دیگری». او معتقد است که اشکال در همین است که مرد، زن را به منزله «دیگری» در نظر می‌گیرد. این التقاط در دیدگاه ویرجینیا وولف وجود ندارد.

به نظر می‌رسد اگر دوبوووار نیز نگرش تاریخی-فلسفی خویش را از زهر ایدئولوژیک کاملاً می‌پیراست، دچار چنین التقاطی نمی‌شد. شاید به‌همین دلیل و براساس تعریفی که دوبوووار از دیگری ارائه داده است، مترجمان آلمانی کتاب او را که صریح و روشن «جنس دوم» نام دارد به «جنس دیگر» ترجمه کرده‌اند. حال آنکه معنای «جنس دوم» خواه‌ناخواه پایگان (هیرارشی) جنسی را دربردارد درحالی‌که «جنس دیگر» مفهومی طبیعی، با هویت و بدون ارزش‌داری است. اصطلاح «نیمه دیگر» نیز که توسط برخی در مورد جنس زن به کار می‌رود، تنها یک کمیت بدون هویت است.

ادامه در صفحه ۳



آداب معاشرت ۲

برای دست دادن که نمونه‌ای از ابراز محبت است اول خانم‌ها دست خود را به سمت آقایان و اول بزرگترها به سمت کوچکترها دست خود را دراز می‌کنند. در این آداب ابراز محبت از سمتی است که بیشتر باید مورد احترام قرار گیرد.

مسلم است که خانم‌ها لطیف‌تر هستند و نیاز به احترام و مورد توجه قرار گرفتن بیشتری نسبت به آقایان دارند و در موارد بسیاری این لطافت مانع می‌شود که بتوانند با کسانی ارتباط لمسی برقرار کنند پس این آداب برای دوری از تنش ذهنی ابداع شده است.

این روش دست دادن برای مذاهب و عقایدی هم که مخالف دست‌دادن آقایان و خانم‌ها هست می‌تواند کاربرد داشته باشد که خانم‌ها دست خود را دراز نمی‌کنند و این حق انتخاب را دارند.

وقتی با هم دوست هستیم همدیگر را می‌شناسیم و بنابراین به عقاید هم واقفیم و این آداب را به خوبی می‌توانیم رعایت کنیم.

نویسنده: سینا / از وبلاگ نیک‌اندیشان

عقیده‌ای وجود دارد که همه موجودات کالبدی متعددی دارند که در این کالبدها با هم در ارتباط هستند، در این کالبد ظاهری ما به‌طور ظاهری در تماس نیستیم و با لمس هم، کالبدی‌های ظاهری با همدیگر به ظاهر تماس برقرار می‌کند.

در این تماس، گرمای بدن منتقل می‌شود و انرژی که در کالبدی‌های دیگر در حال انتقال هستند در این کالبد نیز به وضوح جریان می‌یابد.

دست دادن یک تماس مقدماتی است که اگر دور از انتظار طرفین باشد انرژی خوبی منتقل خواهد شد چون ذهن در حال تحلیل و تعجب است. اما اگر رفتارها مشخص و قابل پیش‌بینی باشد می‌تواند به خوبی تبادل انرژی صورت گیرد.

برای دست دادن که ممکن است در جوامع و عقایدی مورد نکوهش باشد، آدابی تدوین شده تا از تنش جلوگیری شود و در مرحله اول آشنایی دید بدی از طرف مقابل در ذهن ایجاد نشود.

پس روشی تبیین شده تا همه بتوانند به‌طور قابل پیش‌بینی رفتار کنند و تماس پرانرژی صورت گیرد.

همه چیزدانی ما

این نتیجه خواهیم رسید که بخش بزرگی از ناملایماتی که به سرمان آمده و تحمل کرده‌ایم ناشی از اشتباه‌های خودمان و در نتیجه کج‌اندیشی و بی‌عقلی خودمان بوده است نه از اطرافیان و یا اوضاع مملکتی و خلاصه آن چه خارج از حدود اختیارات و عملکرد خود می‌پنداریم. چه زیبا می‌گوید برتولت برشت (نقل به مضمون) آن کس که حقیقت را نمی‌داند ابله است ولی آن کس که می‌داند و آن را پنهان می‌کند یک جنایتکار است.

برگرفته از کتاب جامعه‌شناسی خودمانی نوشته حسن نراقی / فرستنده: شیوا

دانش شمای مشاور از بنده کارفرما بیشتر است تو باید بگویی و من اعتماد کنم.

حال من مسئول - البته فرقی نمی‌کند که مسئول یک خانواده باشم یا مدیر یک مدرسه و یا مسئول یک وزارتخانه - از ترس اینکه مبدا در پست و یا اقتدار و یا منافعم شریکی برای خود بتراشم خود را عقل کل جا می‌زنم و نظرهای مصلحانه و ارشادی متخصصین و اهلفن را نادیده گرفته و سعی در دور کردن آنان از حوزه‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی دارم. به جرأت می‌توانم بگویم اگر هر کدام از ما در خلوت خودمان بنشینیم و لااقل سعی کنیم با خودمان امین باشیم به

آداب معاشرت برای دوری از آسیب‌ها قرارداد شده‌اند. افراد همدیگر را نمی‌شناسند و برای رفتار با افراد با عقاید مختلف که از آنها اطلاع ندارند چگونه باید برخورد کنند. بنابراین برای برقراری ارتباط با افرادی با افکار مختلف که نمی‌شناسیم اگر در جامعه آدابی همه‌گیر تدوین شود و همه در آن زمینه آموخته شوند یک زبان مشترک خواهد بود برای برقراری آسان‌تر ارتباط بدون تنش.

هنگامی که دو نفر با هم مواجه می‌شوند و یا به هم معرفی می‌شوند به سه طریق ممکن است که با هم ارتباط را آغاز کنند؛

- با نگاه

- با صحبت

- با لمس

در آشنایی ممکن است این سه روش که به ترتیب نوشته‌ام اتفاق بیفتند، پس چه بهتر که هر سه روش را در خود تقویت کنیم. نگاه محبت‌آمیز، صحبت لطیف و لمس که ممکن است دست دادن یا بغل کردن و یا روبوسی باشد چه بهتر که با آدابی شناخته شده برای طرفین و با صمیمیت انجام گیرند.

برخلاف آنچه که شعار می‌دهیم «پرسیدن عار نیست ندانستن عار است» باطناً علاقه داریم بیشتر از ما بپرسند و ما هم حتماً جواب بدهیم حتی اگر جواب را حاضر نداشته باشیم. اینجوری بهتر راضی می‌شویم. ما معمولاً در همه علوم متخصص هستیم: پزشکی و مسائل ترافیک و مشکلات پیچیده شهری که برایمان مدت‌ها حل شده! در امور قضایی هم اگر محیط اقتضا کند خیلی بی‌اطلاع! بی‌اطلاع! نیستیم!! امور سیاست بین‌المللی را که دیگر هیچ... معمولاً به مشاور اعتقادی نداریم و مشاور را به این معنی نمی‌گیریم که یعنی در این قسمت سواد و شعور و

ادامه از صفحه ۲

نکته دیگر آنکه اگر ما ایرانیان در ستایش زیبایی‌های اصفهان این شهر را در مثال «نصف جهان» می‌نامیم، پژوهشگران این سوی دنیا، اروپا و غرب را واقعاً معادل همه جهان می‌دانند و اگرچه «جنس دوم» نیز مانند

دوم» پژوهشی است ارزنده که دست کم یک بار می‌باید آن را خواند.

فرستنده: بردیا / برگرفته از تارنمای ژورنالیست

بیشتر پژوهش‌هایی که در غرب تولید می‌شوند، «غرب» را به‌جای تمام جهان قرار می‌دهد، لیکن باید گفت تاکنون کتابی با چنین گستره و ژرف‌نگری در مورد فرهنگ مذکر و موضوع زنان منتشر نشده است. «جنس



آن سه‌گونه قانون

در آن دوره قانون‌های فردی برخی دیگر نیز براساس نداشتن حجاب بود. نتیجه این شد که در گذر زمان این دو قانون با همدیگر آمیزش پیدا کردند و تا جایی که در یک دوره زمانی دیگر داشتن حجاب قانون رسمی کشور شد و قانون‌های فردی برخی از مردم ایران بر این شد که نمی‌خواهند حجاب داشته باشند. (البته در آن دوره قانون‌های فردی برخی دیگر نیز براساس داشتن حجاب می‌باشد) که برآیند کنش و واکنش و برخورد این دو قانون به این صورت است که در جامعه می‌بینیم مانتوها تنگ و بدن نما شده‌اند و روسری‌ها از روی سر در حال لغزیدن به روی گردن و شالگردن شدن هستند...

[۱] ادامه این نوشته را که بخوانید با قانون فردی مورد نظر من آشنا خواهید شد.

[۲] منظور قانون رسمی روزگار امروز که فرزند کنش و واکنش‌های قانون‌های فردی ۱۰۰ یا ۵۰ یا ۳۰ سال گذشته می‌باشد.

[۳] منظور قانون‌های فردی امروز است که پدر یا مادر قانون رسمی ۵۰ سال یا ۲۵ سال آینده جامعه می‌باشد.

نویسنده: بردیا / از وبلاگ همه ما آدمها یک نفر بیشتر نیستیم!

نماید و نپذیرد. و دیگر اینکه به شماره‌ی مردم هر جامعه‌ای در آن جامعه قانون فردی هست که آهنگ دگرگونی آن نسبت به زمان ساده‌تر و آسانتر می‌باشد. برآیند قانون‌های فردی امروز همه انسان‌های هر جامعه‌ای بارورکننده و دگرگون‌کننده قانون رسمی امروز به قانون رسمی ۵۰ یا ۲۰ سال آینده آن جامعه می‌باشد. **قانون همگانی:** قانون همگانی فرزند قانون رسمی^[۱] و فردی^[۲] است. قانون همگانی برآیند دو قانون فردی و رسمی که در فضای جامعه با همدیگر کنش و واکنش و برخورد دارند. این قانون برآیند اندیشه‌های ۵۰ یا ۳۰ سال گذشته با اندیشه‌های امروز می‌باشد. این قانون بهتر و ساده‌تر از هر دو قانون دگرگون می‌شود. دگرگونی‌های پیش‌آمده در قانون‌های رسمی و فردی در این قانون با هم آمیزش پیدا می‌کنند و دگرگونی‌های بزرگتری را در جامعه پدید می‌آورند. و بدین‌گونه در آینده زمینه را برای دگرگون شدن قانون رسمی کنونی به قانون رسمی‌ای که نیازهای روز آن جامعه را برآورده کند فراهم می‌آورد.

برای نمونه در ایران در یک دوره زمانی، داشتن حجاب ممنوع شد (قانون رسمی) و برخی از مردم ایران دوست داشتند که حجاب داشته باشند (قانون فردی) و نتیجه یک‌گونه قانون همگانی شد که افراد گاهی قانون رسمی را اجرا می‌کردند و گاهی دیگر قانون فردی خود را (البته

در هر کشور و سرزمین یا جامعه‌ای سه‌گونه قانون رسمی، همگانی و فردی وجود دارد که با همدیگر در کنش و واکنش می‌باشند.

قانون رسمی: این قانون به وسیله حکومت‌ها و دولت‌ها نوشته می‌شود. و به‌گونه نوشتاری موجود می‌باشد. از بخش‌های قانون اساسی و قانون کیفر و جزا (سزا) گرفته تا آیین‌نامه‌های سازمان‌ها و شرکت‌ها و... از نمونه‌های آشکار این‌گونه قانون می‌باشد. البته بایستی است که بر این نکته پافشاری کنم که خود این قانون برگرفته از قانون فردی^[۱] انسان‌های ۵۰ سال گذشته (شاید کمتر یا بیشتر از ۵۰ سال) آن جامعه است که اکنون در گذر زمان و رویدادهای و در روزگار امروز به شکل قانون رسمی درآمده است. این را هم بپذیریم که در هر جامعه‌ای فقط یک قانون رسمی وجود دارد که آهنگ دگرگون شدن بخش‌های پایه‌ای آن نسبت به زمان بسیار کند می‌باشد.

قانون فردی: ورزیدگی و تجربه‌ای است که هر انسانی با هر اندیشه و مرام و مسلکی در درازای زیستن خویش به آن رسیده است و در گذر زمان آن این تجربه و ورزیدگی به قانونی ناخودآگاه در بخش پنهان و نهان منش و شخصیت فرد تنه‌شین شده است. قانون فردی می‌تواند متفاوت و دگرگون از قانون رسمی باشد. و حتی آن را

خودت باش!

ثودت باش!

رها از تمام ایدئولوژی‌ها و مذاهب

رها از تمام شرط‌شدگی‌ها و عادات

رها از آنچه به تو باورانده‌اند.

ثودت باش!

با پاهای ثودت راه برو

و با پشیمان ثودت نگاه کن

و با گوشه‌های ثودت بشنو

ثودت باش!

تو نمی‌توانی بود! شوی

تو نمی‌توانی مسیح یا محمد یا زرتشت شوی

تو فقط می‌توانی ثودت شوی

پس ثودت باش!

نویسنده: حامد مهری / از باشگاه کلوب نیک‌اندیشان

باشگاه نشریه نیک‌اندیشان
گاهنامه داخلی گروه نیک‌اندیشان
WWW.NIKANDISHAN.ORG
دبیر مسئول گروه: سینا
سرمدبیر و مدیر باشگاه نشریه: بردیا
تحریریه: شیوا، سعیده
گرافیک و صفحه‌آرایی: سعیده، سولماز

